

گرفزار کرد و میرزا قابل دستگیر شده قریب هزار چوب بر او خواستند و سر تا پایش را برود
ساختند و اثاث اعیانش را بنیجا بردند و نه یوم در حبس غل در بخر بود تا خلاصی یافت
و چون مجدداً بحکم امام محمد بصدوی برآمدند ناچار با پای پیاده سر با بیان نهاد و نیز دستا
و بخانه حاج میرزا محمد تقی افغان وکیل الله له مسکن گرفت و اقامت مذکور و آنجا آبا و
بصده اعظم تملک کرد تا حکم شیده ظفرانی با بایات فارس صادر شد و حکم آبا و
موزل و محوسین مستخلص و اجابجه آسوده شدند و قابل نیز جهت بطن نموده
سال ۱۳۱۴ حبس حضرت عظیم عجمی الیها برای تبلیغ بسیار در اطراف و اکناف
و قریه رجال گشت و انوار تیر اشراق قائم مرکز میثاق را غنچه ساخت و در سال
۱۳۱۵ نیز چنانکه در بخش لاجق چنگاریم حکمران آبا و ویرا باده تن و دیگر از بهائیان بود
فتوی شیخ محمد تقی نجفی (ابن الذنب) در صفحاتی در حبس قدامت امام محمد دستگیر
کرده بنقل در بخر کشید و قصد تعذیب شیده و پشت ولی با قدم شجیهان و الهی
مستخلص نمود و در سال ۱۳۱۷ حبس اجانه حضرت عظیم عجمی الیها با صهرش میرزا
نصرت الله روشن بنای سیر و سفر تبلیغی نهادند تا بالذال بعد از شرف شدند و
از سیر و تبلیغ در کوستان و قریه و بلاد آبا و رسیدند و حسب عجمی الیها
چند توقف کردند و تنی چند را بخلع ایمان ایهی مصلح ساختند و اخذند تا جمیع
محل بچش و خورش آمده جمعی از ایشان را با چوب تیرا کرده بنقل قابل میکنند
خواستند بر ایشان هجوم آرد و قابل بغایت دلیری و بیباکی نعره بر کشید و چنان بل

شد که مهاجرت خرافات و تفرق را بی نیافتند و بپوشیدند و تذکره ای گشت و ایشان
 از آباء سلطان آباد و ملایر و همدان و کرمانشاهان سیر و سفر و تبلیغ می کردند و از کرمانشاه
 حرکت بنفداد بودند که خیر انقلاب ارض مقصود بودی که در بخش لاجن میاوریم بمسلمان رسید
 و از تلگراف و اصله بدین مضمون که مسافرت مجاز ارض اندس در هر نقطه مستند مرجعت نمایند
 آگهی یافتند و با کمال تأثر مرجعت کردند و شرح حال را معروض داشتند و بعد از چند روز
 رسید که در آخر آن چنین بود ما در خصوص مراجعت شما بوطن چیزی شکا شدیم ولی
 چون شما بجهت استماع امر عمومی مراجعت فرمودید این فقره بیا در عقبول افتاد
 لذا در وقتش شما را احضار خواهیم نمود در کمال خوشی و در سال ۱۳۲۰ میرزا قاسم را
 تبلیغ و نشر این امر بکند و بزرگ شایسته و بعد از سیر و سفر در مشهد و کوهستان بیزد وارد شد
 و در خانه آقا حسین بابا خا ز منزل کریمه در آن اثناء ندیکه عمومی سال ۱۳۲۱ بنوعیکه در بخش لاجن
 میسنگاریم شروع شد و کینفر از اینطایفه را در شهر و در و نفر در گفت و دو نفر در اردکان شیشه
 نمودند و بعضی از اشرار بقصد تعرض و قتل او برآمدند لذا منزل تغییر داد و خبر بسبع اولیا
 حکومت رسید و در یومی حسب اشاره حکمران شاهزاده جلال الدوله جمعی از فرزانگان حکومت
 ریخته با مامی هوسی اشرار او را بدار بکوه بردند و چون شب شد نائب کاظم خان دارو عد نزد
 وی آمد و مذکور داشت که حضرت والا میفرمایند شهر بزرگ منتظر است شما البته بغوریت
 از شهر حرکت نمایند و او را مرخص نمود و در فرود آفتاب در راه حرکت بود که فتنه
 شد و شیش تن از اجهار اشمید کردند و قابل تامل است اما این امر که همراه داشت تنی از

از نسوان بهائیه سپرد و حین زوال ظهر در زمی الوار حرکت نمود و ازین اعداء شورشیان
 متوکلان علی قیام گشته از شهر خارج شده عازم آباده گردید و معاینه خبر یافتند و از طریق
 نفت ناد و فرسنگ در عقب شتافتند و او را نیافتند و او سالمانا تا حوالی نزدین
 رسید و در بیابان گرفتار ساربانان گردیده محمد مهدی پسر کلانتر قریه لصد و قتلش برآمد و ضرب
 بسیار رسیده چهار زنده اش را شکستند و در تاپایش با سنگ و چوب مجروح و سیاه
 کردند و در صحرا بیکس تنها گشته اسب سواری و لوازم سفر را ربودند و او را برهنه و در تاپا
 مجروح در بیابان انجمنند و یقین بر هلاک او کردند و او در ساعتی دیگر بهوش آمده و ناچار
 روانه راه شد و بعد از چهار یوم بغایت سختی خود را با باده رساند و با کجمله میرزا قابل
 بنوع مذکور در وطن و در سفر بیست و نه عمر را بنشر نجات ابی و قتی الواح و آیات و قرائت
 قصائد و غزلیات و تبلیغ بیگانهگان و تذکره و عظمت دوستان بسر برد و در سال ۱۳۲۶
 با جمعی از رجال و نساء احباب از آباده عازم ارض حیفه در زیارت محضر حضرت عبد الباقی
 و در شیراز مدت دو ماه ماندند شیراز را در ایام عید رضوان پر از نعمه و آوار کردند و از طریق
 دریا وارد بمبئی شده قریب دو ماه اقامت نمودند و از اجازت درودشان فرج خباط
 کامل حاصل کردند سپس حرکت کرده وارد حیفه و محراب حضرت عبد الباقی شدند و مدت بیستاد
 یوم نصیب کامل روحانی بردند و مینی غزلی که در آن ایام انشاء کرد این است که
 موسی از اولن تری مشیند و ندیدش هزار مرتبه او را باین دو دیدم بدیدم و نیز از
 قصیده بنوع ترجیع که در آن ایام بسرود این ابیات است بشارت که بر کوی جانان

شو بجان پر خمار باش امروز اگر بوی گل برده نیافتی پانصد هزار سال دیگر انتظار باش
 راه وصال و دست اطاعت با مراوت اینزه بوی و خسر و گردون مدار باش خواهی
 ره نجات بدینا و آخرت از آنچه غیر اوست ز جان در کنار باش از نبض و نخل حقه
 و عناد و غرض گذر و در کین ظلم و جور و جناد و فرار باش هنگام خود و بخشش حسان و فضل
 بذل بارند و تر زیرش ابر بهار باش در خلق و خوبی و پاکی و تقدیس و بندگی ما
 بین مردمان میان اشار باش چون مہ محاق شود در بنیقرن و در قرون بدر نمود
 فلک اقدار باش امروز ثوب بندگیش بپوش کن فردا بر ز کار تو دار مدار
 باش بیگانه چون بر تو رسد آشناتشو غیر و خودی بسین تو با غبار بار باش
 بر دشمن ار رسی تو ز جان دوستی ما در نزد دوستان ز وفا خاکسار باش زیر
 قدم اهل بها خاک پست شو و نذر مهر و معیر یاران غبار باش در گلشن اطاعت
 امر عند لیب شو در مرغ از حب بها مرغ زار باش خواهی اگر شهنشه کون مکان
 شوی در بندگی حضرت حق جان نثار باش عبد البهاست قافله سالار زندگی چون
 گرد کاروان پریش ز سپار باش ای قابل از نجات دو عالم طلب کنی محور ضای
 حضرت پرور و نگار باش و از میرزا قابل پیران و دختر و عاتله بر قرار است و الواح
 عیدیه از جمال ابی و الواح کثیره از قلم حضرت عبد البها در حقش صدور یافت و دیگر
 از معارف بهانیان آباده میرزا اسحق و کر بلائی حسنیان و حاجی علی بن
 و آقا علی اوئیس و استاد علی اکبر و غیر هم بود که بنام هر یک الواح متعدده

ریشیده
 بگویم ز مری
 سادی الوفا
 در محودت
 ولی بود
 در بسیار
 در ایام
 تاره در
 در دوره
 بها و آنچه
 شد نشوئی
 و نیز در
 جاد و صبار
 است
 این ادب
 جامی
 روی جلد

صد دریافت و مقاومت و ثبات قدم باشی عنت و شهادت در مقابل تعزات و
 و بیایات وارده از اعدا نمودند و فغانی بر جای که هستند و ما بیان محل رؤس الشهد که سر
 شهدا و نیز بر اسواران دولتی در آنجا دفن نمودند و فتنه بیکه استاد علی کبری دستگیر و مضر و
 و مجروح گردید و دیگر اسواران در بخش سابق و در مطاوی این بخش آوردیم و از مراکز این
 در قسمت فارس قراءه اندیان معروف بنیدیمان که بیان شده از احوال شیخ سلمان و عده
 از مؤمنان را در بخش سوم آوردیم و شیخ پس از شهادت کبری سردر بیان طلب نهاده هر جاتی
 از بابیه یافت پی ملاقات شناسه استفاضه نمود (سری پروردگشت و سردری عجیب در نظر
 داد شد و خفیا با یاران آبی هزار و هجدهم آور بود روزی با آقا محمد تقی کاشانی علیه بهاء الله رهبری
 در بازار میگذاشت فراتان از پیش روان شدند و روزمانی چارو شان و دارو عده بحسب جوی اوقات
 چون او را در نزد محبت ملک آوردند سوال نمودن کی هستی گفت من از اهل بندیانم بطهران آمده ام
 و عزم خراسان دارم تا بزیارت حضرت رضا علیه السلام فائز گردم گفت ویزود با شخص قبایب چه
 سبب میفرمی گفت عباسی زودش با و فرود ختم و بهای آنرا میخواهم گفت تو شخص غریبی چگونه
 اعتماد بر او نمودی گفت شخص صرافی زاکفیل داد جناب آقا محمد صراف علیه بهاء الله را ذکر نمود
 محتسب نفس را ش گفت او را نزد صراف بر تحقیق این کیفیت تا چون نزد صراف رفتند
 فرانس گفت مسند جفا و کفالت شما چگونه است بیان نمایند گفت من خبر ندارم فرانس
 گفت معلوم شد بیا تو بانی هستی از چهار سو مورد نمودند چون عمامه سر خباب پیک این مانند عمامه
 اهل شوش بود شخص شوشتری از حجره بیرون آمد دست در آغوش شیخ سلمان نمود و گفت

خواجه محمد علی کجا بودی و کی آمدی گفت چند روز است آمده ام و گیر دارم افتاده ام بفراش
 گفت چه میخواهی از جان این گفت با بی است شخص شو شری گفت استغفر نه من این
 خواجه محمد علی را می شناسم شخص سلمانی است مقصدای مقین است و از تبرین در گاه آتشی
 است بلفی بفراش داد و جناب شیخ را خلاص نمود چون بداخل حجره رسیدند استغفار
 از احوال نمود گفت من خواجه محمد علی میم گفتم سبحان الله بعینه مثل آن میمانی حال که منستی
 آنچه داده ام بده جناب شیخ آنچه خواست داد و از آنجا کسری بود در راه رفت فریفر آرا
 در آنجا بنده یانی (از بیانات شهابیه حضرت عبد الهیاء) و در آنجا خبر شرافات انوار
 بدیعه در عراق پیشند و بغداد رفته شرف جنود در محضر اهی یافت قب مجروحش را سگوت
 و صطبار پدید گشت و مجذب بانوار اهی گردید و در ایام غیابش از وطن ملا حسین نامی
 از بابیان آنجا با سید محمد صفهانی در بصره مصافح گردید و کلمات و القاءش در وی اثر
 کرده توجه سچی گردید و دیگر بابیان را نیز بد آنو کشید و شیخ سلمان اینککه بالرحی باید و احوال
 بدید متاثر و متعترنده کوشید که آنانرا از جاوده فضیلت بشا همراه هدایت کشاند و شمر گردید
 بکجه باید انش برداشتنند و چون اصرار بر هدایتشان بانوار اهی نمود که بر قبش بستند و نچای
 دل اندیشان بر کند دخت از وطن بیرون کشید و جان از بند بجان بدر برد و خود را دیگر بار
 بمحضراهی رساند و بیک الواح و مسلمات بغداد شد و تقریباً هر ساله نه ۱۲۵۹ تا ۱۳۰۹
 از سمت جنوب ایران بیزد و کرمان و مهنان و کاشان و طبران و غیره نگذشت و اخبار
 و آثار رسانده عنرائض و امانات گرفته بجزاد برگشت و چون مقراهی در آورنده شد و ظاهر

میرزا امیر علی محمد و میرزا یحیی آغاز مخالفت کرد شیخ سلمان بیت مشهور از مشهوری رد می چونیکه
 بزرگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد را سوال نمود و لوح ششیر از علم ابی در
 جواب صادر گردید که شیخ را کافرا کما بقام یک رنگی و توجیه حقیقی آورد و بار سفری وطن کرد و
 اتفاقاً در آن هنگام جمع از زبان همه یگان بسبب تصنیفات محمد بن و معانی من و شدت حکمران
 باسلام سابق خود بر گشته دست از ریاضت و از لیت کشیده و قبلی تحت نقبه دست بر جا
 ماندند و شیخ را موقع دست آمده همت بر حمایتشان گماشته تفهیم نمود که امر حضرت اعلی متد
 و بشارت برای ظهور من بظهور آید بود و لذا بدون امر اقدس ابی که نموده و منظور و منظور است قرا
 و نبات نکو پذیرفت و این است آن امریکه اهدی را بر اذلال و ضمه کلاس اقدار خواهد بود و
 با سعی و می با راهی در آمدند و شیخ اسفاری در پی به بند بان نموده الواح و آثار رسیده بر
 و تکمیل کرد و دست بخیات پیاده با قناعت بنان و پیاز و با مراعات حال احتیاط بیک حال
 ابی شد و طبقات و شفقات بسیار در انجام خدمت مذکور و تکمیل نمود آورده اند که نویسی و

هر چند بنظر ساده بیاید و ظاهر شخصیت ذوقی و دشت دل بسیار بوشمند بود و بهر حقیقت قدم زدگی با سری و
 نهنگامی عارفانه و غیره باشد حکایت نمود که نویسی در همچنان با سخن شرافتین درآمد و بجزه مملو از آینه که تکلیف بود
 زانوی او نشسته بود و نموده چند ششم همه در آن حال ماندند تا آنکه خانه خدایس جسمی اشاره چشم و ابرو کرد که اهل
 است و از گفتن پس هر آنقدری دل را سوزید یک حساب شرب حاضر کردند و چون بیچاره گردانده و جان
 ست شدند که خانه بجان و عجا و قبا در خلق میخانه استند و در پس پر این جاک زده همه بر نفس آمدند و من
 خوانیم و شیخ سلمان بر سال بچار از شیراز به همچنان و کاشان و طران با همچنان و آورده بایگان هم پیاده باز شدند
 نان و پیاده از هر آنجا استند و در هم در دریا رفته هر آنرا را تا جوامه و توقیعات مملکه را بگلها رساند و قرب دست
 می نشست سال بر بنظر این پیچید و خدمت بکمال صحت انجام داد مگر کمی فرود صلب که با بران بر رفت و قول
 ایران حکایتی از آن نموده دارد شده بود محمد حفر بگویم همراه شیخ گفت چون همراهی قول ما را دیدند و ایرانیان

دجوسس گردید و برای صیانت نفوس مذکوره از قلم ابی الواحی چندرا خورد و مانند آن که در قمارهای
 ضمن شرح احوال حاجی میرزا حسین بن قزوینی بفر کبیر ایران در سلا بسول یکا ششم دوری شیخ الواحی
 بسیار صد دریافت و بعد از غروب شمس جل ایلی نیز به نظرین سلوک کرده بیک امین و در وسط
 زمین فیما بین مرکز عهد و پیمان و همه بنایان گردید تا آنکه دچار ضعف و ناتوانی شده در شیراز بسال
 ۱۳۱۶ در گذشت و قبرش معروف است و روجه اش اصفهانیه بود و عقابش در آنجا برقرار شد
 و در ضمن لوحی خطاباً به این بیانات بر بینه مطهرت دولوحی از الواح نازل که از جمله ^{عقبات}
 بلوغ دنیا است که نفسی تحمل امر سلطنت نماید و سلطنت بماند و احد اقبال
 نکند که وحده تحمل آن نماید ان ایام ایام ظهور و محفل است ما بین بریه مگر آنکه نفسی
 کلامی خدا و امر الله و انتشار دین او حمل ثقل عظیم نماید و نیکوست حال او که بحسب ^{الله}
 و امره و لوجه الله و اظهار دینت خود را با این خطر عظیم بپذیرد و قبول این ^{مشقت}
 و دحمت نماید اینست که در الواح نازل که دعا بر چنین سلطان و محبت

بمقامات رفتند اگر با مردم تقییب خواهر کرد و چون نزدش رسیدند به در به سوالات گوناگون نمود و بان امره
 گفت صید از به صیاد مزه دارد و حکم تقییب داد و در آنحال یکا از گفتن را نظیر بر قوطی تا خرمشهر می احمد
 افتاد که در حرف در خوش توقعات گنجانده بود و گفت این قوطی از خارج بزرگست و از داخل کوچک
 و چون بدقت بخشش کرده توقعات را از دلش در آورده و عاصم علی بن ابی حمزه هر دو را نزد میرزا حسین خان
 بفر و بر میان خان از می سفیر و بانه حاضر ساخته گفتگو از عقیقه بیان شد بر میان خان گفت این چه
 عقیقه است شیخ سلمان گفت جناب شایق عقیقه نداری قرنه تا معتقد با الوهیت مسیح استید یا نیز
 چنینیم و میرزا حسین خان خوشدل شده بر میان خان گفت ربت میگوید شایق ایراد نداری و چون توقعات
 خوانند و در بدنه مطالبی سیاسی ندارد میرزا حسین گفت من بمطلب ندی کاری ندارم زیرا برای خدا
 در روز قیامت بر رسم کاری با آن نماند و آنها را مرضی کرد شیخ حکایت کرد و قتی با صفتان وارد شد

حکمران برده و بر بحس آمد خسته ولی شفاعت تن از دوستان استخلاص یافت و بیدار گشت
 مهاجرت بپهران نمود و نزد میرزا احمد مشهور بابو از اجاب رسید و هر دو در آنام
 مرفقت گرفتار حکومت و محکوم بحبس شدند و موجب استخلاصشان فراهم آمد و نیز از سببی
 بعد و جهد وافر و شفقت مکارثر در راه عقیدت تحمل نمود و عاقبت در بغداد بمحضراهی رسیده
 ملازم گشت آنجا حسب الامر با اتفاق شیخ علی میرزا شیرازی بفرود تبلیغ در ایران پرداخت و
 مدتی در فارس و بنا بر حسب شرفعات بدیده کردند و شیخ علی میرزا بصفتان رفت و او چندی
 در شیراز ماند و بعد از مدتی با رفیق قدیمش شیخ سلطان ملاقات دست داد و شیخ دیر برای
 تبلیغ دعوت بندهایان نمود و او بد آنجا رفته سکونت اختیار کرد و بطبابت مشغول شد
 و شیرازین امر داد و موفق و نموده گشته بندهایان یکی از مراکز امر این ساخت و عمری طولانی نموده
 عاقبت در سال ۱۳۴۱ در آنجا در گذشت و خانه ای بر جای گذاشت و از خلاف مؤمنین بود
 جمع کثیر در پرتو انوار این مستقر گشته ولی بعلت اوضاع محیط که دور از مراکز اطلاعات تکمیل

و از متعلق گراه رضا بها قات نه او چون سبب جو یا شده چنین گفت برای شهرتم و تحقیقات عوام در استان
 در سی شیرکان بر نه که نود از سرد چهره ام در شان باشد و اینکه قات بلند و باریک و سیاهی سیاه و بزرگ
 مگر نه و لجه بند بریم و بشنود عرض کردند و باری و سفر بیاس در دیش گرفتار و مجوس شدند و در زندان با محتاط
 از باز پرس و درسی دیگر قات عوا بعض که برای ایصال بمحضراهی داشت بخورد و مار دیگر در خروج از این
 و دخول با دیده گداز مانده بهشت و خود را نزدیک از شیوخ اهل سنت سنی و برید قلداد و آنرا ز اول حکومت
 یکی که قدی کوتاه داشته واحد همین بود تکراره خود با و داد لاجرم شیخ چشمی هم بنامه قد حینه در این
 بهشت خویش را با در نه در محضراهی شامته و لدی بکنور از میانجا پرین در به و حال این شرافت کرده فرمود
 وقتی که چشمه را کرد و درت را حمیده شان داده خدا دیدگان طاعتنا بیجا ساخت که بنده اند آنجا پر این مبارک
 حسب ترقش بدو دادند زلف

میباشد و محل عبور و مرور ساوین و سببین نیت غایب از بسیاری از معارف و واقعات جاریه بجز
 و مع ذلک فیهنشان نفوس شیره برجا هستند و الواج بسیار از بیانات ابی و حضرت
 عبد البها و جانشان صادر گردید که شمه در بخش هشتم میآوردیم و در قرآء مرودشت گردی بودند
 از جمله در قیر فرمی کر بلانی آقا محمد کلانتر و پسرانش آقا بزرگ و آقا کوچک محسن و
 فتح آباد میرزا امیدخان آقا محمود کلانتر ملا ابوالقاسم کر بلانی غلامرضا میرزا ماندنی میرزا
 عبد الرحیم میرزا نادوی ملا محمد صادق ملا محمد تقی ملا محمد حسن در حاجی آباد میرزا علی کمرشی
 در کوشک اسدخان ضابط علی خان پیرش و در بند امیر محمد یاشم خان کلانتر و خان
 آقا پیرش در نصر آباد راجد حاجی ملا کاظم کلانتر و ملا محمد حسن پیرس که یکی از ملاباد
 مسموم و بلاءک ساخت و در فاروق خضرک کر بلانی آزادخان سراب خان و در منج
 قو امانات آقا سید موسی و آقا میرزا ابوالقاسم و آقا میرزا محمد باقر بودند و از شناخته گان بزرگ
 آخند و شاعر پیشش تخلص باش عباسعلی بن میرزا عبد الرحیم خان که جد تخلص است
 مرادخان سرکرده لشکر نادر شاه مورد غضب نادری واقع شده تبعید مرودشت نادر گشت
 و بیشتر از قرآء آخند و در عماد آباد اقامت گرفت و جد اقریش ابراهیم خان سکایک برآ
 دیدار برادرش حاجی میرزا امین جراح محمد شاه قاجار بطهران رفت تصادف باندیکه بابیان سال
 کرده واقعات حاجی سیدخان را نگریسته قبا منجذب و متعلق گردید و چون برطن بازگشت
 حکایت نمود و مستعدین حسب افکار و حساسات خود کلمات قبول با او گفتند و عباسعلی مذکور
 سال ۱۲۸۴ متولد شد و در صغردن تحصیل در سن نهاده شب روز در حرف بابیان گردی و

و شکار در کوه سار نمود و در سن پنجاه و یک حکایات مذکوره را از جدش ابراهیم خان شنیده و گوید
 یافت و در سزوه ساکنی بعفت خوابی که دید و ابیات جذبه نیکه سرود و مفرد و پدر و مادر گردید
 سخت و پرازدن و طرد کردن آنگاه بصد و بافتن و بستن گرفتار آمدند و او در آنجا در کوه و دره
 بگرد و تبلیغ امر کرد و در سن پانزده بطهران آمد و پدرش پسران حاجی امین مذکور بود
 که در آن گرفته بشیر بفرستند لاجرم از طریق قم و کاشان بشتافت و بفارس باز آمد و بقدرت
 زینت تا آنکه محمد رضا خان قوام الملک و پسرش نصران دوله بصدش برآمدند و خانه اش را
 بیجا کردند و عالمه اش سرعبایان دادند و حکم نمودند که در هیچ دهی بایشان راه ندهند و بشارت
 سپردند که هر جا ویرا بیایند بکشند و او برای تبلیغ سفر بسروستان و نیز در فسنجان و کرمان و نزد
 و کاشان و قم و طهران کرد و در تالیس مدرسه تربیت آباده سال ۱۲۱۸ کوشید و در سال ۱۳۱۹
 مأمور تبلیغ بنا در فارس و هندوستان گردید و سال ۱۳۲۰ بعد از فتنه ایامی بزیارت حضرت
 عبداله با نائز و مرزوق گشت و سالها تبلیغ و خدمات این امر برداشت و در سال ۱۳۲۴ تا
 قریب ده سال در دائره حکومت بنویسنده گل مشول گردید و ملا با دوستیاری سردار عشار قشقایی
 بصدش برآمدند و خانه اش را در محله آباد غارت کرده اموالش برزدند و بواسطه حکمران ویرا
 از غفلت معزول ساختند لاجرم تبلیغ برداشت و بلاخره ابراهیم خان قوام الملک و برابرها
 تربیت اولاد و ذممت و موافقت نمودند با عالمه اش سال ۱۳۴۶ حسب امر قوام
 عالمه اش ببردت برد و اجرش بکسور حضرت ولی امر رسیده و ببردت اولادش
 و بردت بنامه و باز سفری دیگر سال ۱۳۴۱ و باری دیگر سال ۱۳۵۰ شرف ببردت

دادار آثار شعاری است از جمله مجموعه در کیفیت صنعت عبور و شیشه سازی و دوام دار
 کاغذ و شیشه و دقیق عکاسی نوشت در ساله دیگر در صنعت زنگریزی قدیم ایرانی و
 جدید اروپائی که از گیاه ما درختها و شیشه معدنی توان گرفت تألیف نمود و بهیچ کدم
 بطبع نرسید و از جمله کتاب هزار رباعی است که در بیروت طبع و نشر شد و چند رباعی بر سبیل
 نمونه چنین است. دیری است بدوانه سری شهرورم از امرش جنون کنون مامورم دیوانم
 و صور حیاتم دردم پیچیده بهر کجا غوغا شهرورم ایضا با اینکه تو دانی که از اینجا گذری از
 که از شهر قبا بجزیری دیری نرود که از تو هستی تو نه نام بماند نشان و اثری ایضا
 با جمله مردمان بروح در میان میوی توره نه بر سبیل عدوان تا هر که تو را برادر خود داند
 از تو بگیرد و نماید حسان در دهر جهان باش که همواره در می مردی تو اگر بزرگتر از خردی
 امروز تو را در روز فردا بردار. آخر نه چو کاروان ایسر سفری وان برک حیات عمنان
 ز روز شبان نه غره باین باش نه غافل از آن در خواب همان که نذر شب ببدان
 موشت ببرد آنچه تو را در انبان آندم که شتر بگذرد از یک سوزن فرزند بود گوشه سواد
 یک سوزن حالا چه توان و مصلتی است ترا از هر چه تو بر کنار و بر یک سوزن دانی که
 ادب چه شاه کاری باشد این جامه نکوتر افخاری باشد چپوش تو این جامه سواد
 هر آنک مایوس فضل کرده کاری باشد تا خانه قول از غم تو دیران شد بس کج
 که در هر طرفش پنهان شد هر گوهر از آن بشکل اشک از چشم در هر ضلع چه مهره تابان
 شد من بنده آنکسم که شوری دارد از نشاء عشق خوش سردی دارد سیر بال

دیدن سپارش ایزد او از تابش شمس عشق رومی دارد ای فتنه جان و دل عالم
 رویت بر هم زن آسایش دلها نبوت آهسته بران مرکب خود بر خدا که دل
 سرهم ریخته اندر گویت و در ضمن رباعیات مذکوره بسیاری از اصول و مبادی
 و هم تعالیم اخلاقیه این اثر در دستورهای مسطوریه در لوح طبع را بنظم آورد و دیگر
 شومی که در تبیین کتاب عهدی و واقعات ارض مقصود است که بلا تصریح مقصود
 منظوم ساخت و در همین مطبوع گشت و در بندر عباس حاجی محمود
 محض و برادرش حاجی محمد بدین نام شهرت داشتند و نیز در قریه قلات که مرکز
 شیخیه اتاع حاجی محمد کریمخان بود در فجر طلوع حضرت اعلیٰ حرکت و جمعی بر زر کرد ولی
 فائز با بیان گشته و اجالی از واقع چنین است که حاجی محمد علی معلم از ملاهای شیخیه
 و آن قریه که منفقه و منظر قریه موعود بود همینکه اظهار امر حضرت در که بشیند با طاعت
 بختیار و حاجی قاسم مسلح شده برای استقبال حضرت تا قریه دون
 واقع در مسافت دوازده ساعه کارزدن شناسند و بخانه حاجی عبد الصاحب
 از پیشوایان شیخیه درآمدند و او کتاب حاجی محمد کریم خان را با ایشان داده از مقصد حضرت
 و منحرف نمود ولی حاجی محمد علی بواسطه رسیدن با قریه قلاتی که در شیراز بخانه
 حضرت متائی یکروزه و شینفته جمال و کمال اعلیٰ بوده مرکز چنین مبلغت رسید منظوم
 بدنام کردند مکانته کرد و احوالش در قریه مکتوم ماند تا در حدود سال ۱۲۸۰ حسب افرا
 و سعایت اعدا بموجب حکم نطن سلطان دلی فارس چند تن از فضلا در رسالتی

قریه را بنام بابی بشیر کشید یعنی جرمیه گرفتند و خانه و اموالشان را بیجا نمودند و حکمران بر آن
 و خیر خواهی بعضی از ارکان حکومت نادم شده حکم برد جرمیه داد و شیخ عبدحسین ملا
 قریه دادند که بمطلوبین رساند و او خود تصرف کرده نداد و این امور محرک حسرت بخش
 تقصیر گردید و ملا علی اکبر از مطلوبین مذکور در شهر با حاجی حسین خیاط و حاجی غلامین
 که سابقه آشنائی داشت ملاقات و مکالمات کرده فائز با بیان کشت و بار عایت
 احتیاط و کتمان عقیدت برای برخی از رفقا اظهار نمود و ملا محمد رضا و ملا غلام
 حسین را هدایت کرد و متذکر جمعیتهای کبری هندی شدند و در دیگر مهمو
 فارس مانند زرقان جمعی از قبیل حاجی جمشید کلانتر و کربلایی حاجی بابا ملا
 عباس مشهدی اسمعیل کربلایی علی کربلایی حسن که با عدم تحصیل علمی متبع بسیار
 کرد و کربلایی آقا محمد کلانتر و پسرانش آقا بزرگ آقا کوچک محسن خان و وصف
 حاجی ملا محمد مهد و اعظم قلیلا گشت و وصف میرزا اجلال و غطار در جشن ششمین
 یاریم و از جمله مشاییر بهایان شیرازی میرزا جعفر همدانی اف مقیم آنها
 بود و تقریباً در سال ۱۲۹۷ از ظهور بدیع خبر یافته ایمان آورد و مخصوصاً بعلمت علاقه
 بوطن اینکه در سنت که حضرت اعلی از اهل شیراز بودند سرش را باده عزت و افتخار گردید
 و بعداً بعشق آباد رفته تا سیس تجارت فتح نمود و مدت دوازده سنه چون شمع در
 جمع اهل بهادرستان گشت و بسال ۱۳۰۹ بعزم شرف میختر اهی مسافر عکا
 گردید و دو نیم بعد از عزوب شمس جمال مبارک وارد شد و مدت همصدای بیج بود

در حواله عنایت حضرت غنیمت عظیم زینبیه آنکاه عودت کرد و بجز قد زفته اقامت نموده بجهاد
 پرداخت و سفری دیگر در سال ۱۳۱۷ بکار رفت و مدت پنجاه روز مانده برگشت و بار در
 سال ۱۳۲۲ بزبارت محضر حضرت عبد البجاریقه بقصد بنای مسافرخانه بهائی قطعه زمینی بیابانی
 کوه کرمل بخیرید و سپس در سال ۱۳۲۸ بچینا نوشت و دستور داد که شروع بیا بکنند
 و دو حجره ساختند و بالاخره در سال ۱۳۲۸ بجیفا رفته با شرت بنیاء نمود آب انبار بسا
 و مدتی مانده تا مسافرخانه بانام رسید و آنرا تقدیم حضرت عبد البجاریقه کرد و در دفتر دیوانی
 بانام مبارک ثبت نمود و حضرت عبد البجاریقه فرمود که بر قطعه سنگی بیابانی مسافرخانه
 این عبارت تفر و نصب نمودند این بنیان مهانخانه روحانی و بانی آقا میرزا جعفر شیرازی
 رحمانی و بار در سال ۱۳۲۲ چون حضرت عبد البجاریقه از سفر مغرب مراجعت بجیفا
 کرده میرزا جعفر اعظم شرف رفته در پور سعید بمقصود رسید و پس از مراجعت در سنه
 مقیم بود و بالاخره در اثر انقلاب روسیه و تاسیس حکومت سادیت (شوروی)
 بفسیق مالی افتاد و عاقبت با عاقله بایران آمد و در سال ۱۳۵۲ در جرم فارسیات
 نمود و عاقله امر ایهی بر جای گذاشت دیگر از ایالات ایران **کردستان**
 چنانکه در بخش دوم و سوم نگاه داشتیم در ایام سخن چهریق و در همین مرجعیت جناب طاهره
 از عراق بایران عده از افراد حسن ارتباط و استقبال نسبت بامر بدیع و صل کرده
 و نیز در بخش چهارم ضمن مهاجرت جمالی ایهی بعراق و نیز در ایام اقامت ایهی در کردستان
 عثمانی و چین مهاجرت موکب ایهی با سلامبول در عرض طریق کیفیت انجذاب افراد

و نام عده از آنان را ثبت کردم و در مدت اشراق انوار اہلبی در عکا معمود منبلیج مرکز جماع
 عده از مجتہین کرد حضورما از فہ علی اہلبی بود و اسامی برخی از آنان چنین است بہت متمددول
 عباس جواد و نیز میرزا اسد اللہ اصفہانی سابق الذکر معاشرت و اقامت
 در سنبلج نموده تنی چند از اکراد مجتہب و مؤمن شدہ جماع و محل اہستند کرمان
 نوبعلکہ در بخش دوم و سوم آوردیم انوار و آثار بدیعہ رنخت جناب مقدس و حضرت قدس
 بان بد بردند و مقدس حامل دو توفیق رفیع از حضرت بشر عظیم برای دوتن از قہمیر علی
 شد یکی را بجای اقا احمد محبتہ و دیگر را بجای محمد کریمخان داد و اول پس از مطالعہ
 توفیق طریق حزم و حسنیاط و نیز سہلوب اخلاق و ادب پیش گرفت چنین گفت کہ
 از من علمانی برتر و بہتر در عراق عرب استند من از آنان تبعیت جستہ آنجا را می فرستی
 و ہند اطاعت دارم و دوم بغایت بغض حسد قیام کرد و بتعرض این امر و صحاب
 پرداخت و در کتب مؤلفہ خود مانند ارشاد العوام و فطرۃ السلیمہ و غیر ہا رد نوشت
 و بعد از ادبہرانش حاجی محمد خان و حاجی محمد جم خان بوسی نامی داشتند کہ نا درش
 سوم شرح اقدامات و احوال خان و شتمہ از خطابات صادرہ از قلم اہلبی را در حق دی
 آوردیم از آنجملہ واقعہ براخوند طلا کاظم بن استاد یوسف واقع شد کہ از فہ شجیہ

از آنجملہ رسالہ است کہ بہرین رد باب ششم فرود در جامعہ از آن رسالہ جنین مسطور است اسدہ برای من نازل کردہ بود و در
 قلم محمد علی نام نامہ نرمانہ برای من فرستادہ بود حیرت مان سورہ را عنوان کردہ کتابہ در شرح آن کاغذ نوشتیم و غلطی آنرا
 واضح کردم و نیز اہلبی مہر درہ دادہ با بجان رسالہ نقاشتہ و اغلب منہرجات رسالہ مذکورہ را تفسیر شدہ گفتند
 نمود

بعض از عبارات خان در رساله سی فصل چنین است

فصل بیستم در جواب از سئوایم که رکن رابع در این زمان نم و مفروض اطاعت استم این فرار را
 در لحاظ جعل کرده اند یک بجهت رنجاندن خاطر سلاطین و حکام و خواسته اند بایشان برسانند که فاعل
 خود را مفروض اطاعت میدانند و جمعی با او گردیده اند و اگر بخواهد خروج بر سلطان کند جمیع صدیقین او اطاعت
 او را میکنند و خروج خواهد کرد و خود را رکن رابع ایمان میدانند و هر کس معتقد بود نباشد کافر است و یکی بجهت
 رنجاندن خاطر علماء و سایر مومنان که فاعلی خود را مفروض اطاعت میدانند و اطاعت نما را لازم میدانند
 و مردمی که اطاعت او میکنند ایشان را کافر میدانند و صدای واحد چهار میدانند که این لفظ از زبان من جاری
 نشد و از قلم من صادر نشده و الی الان تمام از صد بیت کتاب من تصنیف کرده ام و همه حاضر
 و میطلب در هیچ یک از آن کتابها نیست و مسلمی از من شنیده و حال با من در ذوق میگویم یا آن مفتری
 و لعنت خدا در سواد و ملائکه بر کسی که در ذوق گفته باشد و بجهت کل خلق گرفتار شوم اگر خیال این
 اقرار را برای خود کرده ام خدا حکم کند میان من و میان این اقرارانان چگونه میشود که من این اقرار را
 کرده باشم یا نوشته باشم و حال این کتاب را برخلاف بنویسم هیچ عاقلی این کار را نمیکند و
 خود را پیش دوست و دشمن کتاب قلم زده که نوشته از این از خدا در سواد و ملائکه بر کسی که در ذوق
 ادعای مقام ایشان را برای خود کنم مگر کفر کند و محض من سخن است که کسی مفروض اطاعت باشد من
 در گردن معاصی خود میباشم و ترس نم از عقاب خدا و عقاب محض من چگونه خود را مفروض میگویم
 و بودن من رکن رابع اگر مقصود از کاتبین سبعیان باشد و نه خیال انرا کرده ام و در ذوق
 بودن بر که بین شیعه با وجود معاصی در و سبای - در غیر معاصی نید و در این خود بر
 ادوی شیعیه را در هر چه از شیعه است که در ذوق باشد از هر چه در ذوق است و در ذوق
 عاصی در سبایم و امید دارم که از درستان سبعیان باشم و اگر مقصود از کاتبین است
 من هر روز در سبایم و در سبایم و در سبایم و در سبایم و در سبایم و در سبایم و در سبایم
 رکن رابع به سبایم و در سبایم و در سبایم و در سبایم و در سبایم و در سبایم و در سبایم

۹۲۱

بگرد که عسکر خود بریزم ولی بمقل قول از دیگران مطالب این امر بیان نمود و خواهرش گوهر
خانم از منونات قویه الایمان جور و جفا دیده بود و برادرش کر بلانی حسن و کر بلانی حسین
و خواهرزاده مایش حاجی ماشاء الله و محمد علی از اجای معروف شرکران بودند دیگر
حاجی محمد رحیم تاجر و ملاک ارسته بعلم و عرفان و لطف و بیان و قوه تبیین و بیان
بود و الواح متعدده از نظم اغرابی در حق وی صد دریافت و باالاضرفه در سال ۱۳۲۲ در گذشت
و خانواده در این امر رجایی گذشت و حرمش ماجر خانم از منونات ستم کشیده و برادرش
آقا محمد رفیع نیز از اجای معروف بود دیگر کر بلانی حسین علی بن عبدالرسید نقاش
از منتصبین اتباع حاجی محمد کریم خان از زمین شمشیر اغرابی شده با اشتغال و بجداب نام
بتبلیغ پرداخت و درش که از اتباع خان بود الواح و آثار ترا سرقت کرده نزد حاجی محمد خان بن حاجی
محمد کریمخان برده سعایت و شکایت نمود و خان مذکور وکیل الملک حاکم کرمان را دادوست
که آن مظلوم را اخذ و حبس نمود و باالاضرفه ویرا چوب و فیروزه گوشش برب دروازه مید
ارک منج کوب کردند و درش بی طلاق ببرد جنسی شوهر کرد و تمامت اموال و شبانش بنفای
بروند و آن مظلوم چندی بنخن و عسرت بزیت تا در گذشت و دیگر میسر زینعلی
مشرف پیرش حاجی محمد خان یا در معروف بجای خان و میرزا محمد صالح خان
و با بجه کرمان موطن و پایتخت حاجی محمد کریمخان و اخلاف او بوده است که با نفوذ
نام بتعرض و استیصال این امر قیام داشتند و نیز از او اهل ظهور حضرت مشرک علم بود
ملا جعفر معروف جمعی از بابین از زمین دایجا مجتمع شده و شهر مذکور پایتخت ایشان
نیز نموده